

نظر تفصیلی
آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
دادستان کل کشور
در باره
عدم صلاحیت دادگاه جنایی
به رسیدگی پژوهشی

آقای دادستان کل کشور این نظریه را در جلسه هیئت عمومی دیوانعالی کشور که منجر بصدور رأی عمومی شماره ۱۶۹ بتاريخ ۳، ۲۸، ۱۳۴۸ کردید و خلاصه آن در بالا گذشت، اظهار نمودند و از لحاظ اهمیت موضوع تفصیل آن جداگانه در زیر چاپ می شود :

اختلاف بین دو شعبه دیوانعالی کشور منبوط به صلاحیت دیوان جنایی در رسیدگی استینافی است و برای اظهار نظر لازم است در اطراف صلاحیت که مهمترین قایمه آیین دادرسی است، بحث شود .

در امور جزایی خصیصه صلاحیت اعم از اینکه ذاتی باشد یا شخصی و یا محلی، تماس آن بانظم عمومی است و بهمین جهت نه دادرس و نه اصحاب دعوی نمی توانند از رعایت آن تخلف ورزند . در صورتی که در مسایل حقوقی تنها صلاحیت ذاتی است که جنبه نظم عمومی دارد و برعکس صلاحیت نسبی دستخوش توافق اصحاب دعوی قرار می گیرد و در واقع ضامن منافع خصوصی آنها می باشد .

نظم عمومی موجب می شود که قانون مشمول آن اعتبار فوق العاده پیدا کند و مقامات قضایی را مکلف می سازد، پیوسته آنرا رعایت کنند و مانع شوند که اشخاص در اثر توافق آنرا خنثی نمایند و تنها قانونگذار است که می تواند مستثنیاتی بر آن قایل شود. قوانین واجد خصیصه نظم عمومی از قوانین آمره و ناهیه مهمتر می باشد، زیرا هدف آن رعایت مصالح عمومی است. در صورتی که قوانین آمره یا ناهیه ممکن است منافع خصوصی را تضمین کند.

نتایجی که از خصیصه نظم عمومی صلاحیت در امور جزایی استحصال می شود و مورد موافقت کلیه حقوقدانان و محافل قضایی ممالک راقیه می باشد، بقرار ذیل است:

۱- هر اقدام و هر تصمیم قضایی که از طرف يك دادگاه غیر صالح در امور جزایی اتخاذ می شود، درخور بطلان مطلق می باشد و در صورت رسیدگی بآن در مرجع صلاحیتدار مرجع مزبور باید بر کلیه اقدامات سابق خط بطلان بکشد و مجدداً در مقام دادرسی بر آید (۱).

۲- ایراد به عدم صلاحیت در امور جزایی همیشه قابل استماع است و حتی اگر آن ایراد برای اولین دفعه در دیوان عالی کشور مطرح شود.

۳- دادرسان باید صرف نظر از اقامه ایراد از طرف اشخاص ذینفع رأساً از رسیدگی خودداری نمایند.

۴- تصمیم مربوط به عدم صلاحیت باید طبق قرار مخصوص و جداگانه از ماهیت دعوی صادر گردد.

اینک باید دید چرا آیین دادرسی مسئله صلاحیت را مخصوصاً در امور جزایی از قوایم صحت رسیدگی قرار داده و تا این حد برای عدم رعایت آن

1) Tout acte fait, toute décision rendue par une autorité au une juridiction incompétente sont frappés d'une nullité absolue.

ضمانت اجرایی قایل شده است.

اهمیت صلاحیت از جهت اهمیتی است که تقسیم کار در دنیای امروز پیدا کرده است. تقسیم کار یکی از قوانین طبیعی است و مظاهر آن حتی در بعضی حیوانات مشاهده می شود. تقسیم کار موجب می شود که اشخاص تمام اوقات و حواس متفکره خود را صرف کار معینی نمایند و با تمرین در کار خاصی بدیهی است که اشخاص در آن کار ورزیده شده و ورزیدگی آنها موجب می شود که حاصل کار آنها از لحاظ کیفیت و کمیت بهتر و افزون گردد.

مسئله صلاحیت در دادگاهها مبتنی بر همین فلسفه است. اگر يك قاضی مثلاً تمام وقت و عمر خود را صرف کار جزایی کند، بدیهی است که بهتر می تواند حقایق را از جرایم ارتكابی کشف نماید، تا اینکه اوقات خود را صرف کارهای مختلف کند. اشتغال بکارهای متعدد موجب تشتت فکر شده و مانع می شود که شخص تخصص لازم را پیدا کند. بعلاوه طرز فکر و رغبت اشخاص هم ایجاب می کند که در کار موردعلاقه خود انجام وظیفه کنند. مثلاً اگر دادرسی کار حقوقی را بر کار جزایی ترجیح دهد، بدیهی است که چنین دادرسی اگر در امور حقوقی انجام وظیفه کند، حاصل کار او بیشتر و بهتر از انجام وظیفه او در امور جزایی است. مضافاً باینکه تبحر در هر رشته مستلزم فرا گرفتن علوم مرتبط آن رشته است و اگر شخصی بدون واجد بودن شرایط لازم برای امری بکاری گمارده شود، نخواهد توانست بنحو احسن از عهده این کار بر آید. مثلاً اگر کسی بخواهد در قطع و فصل دعاوی حقوقی خوب انجام وظیفه کند، باید در زبان عربی تسلط کامل داشته باشد تا از مآخذ حقوق مدنی که متضمن علوم مختلف است، بتواند استفاده کند؛ زیرا صرف فرا گرفتن مواد قانونی هرگز نخواهد توانست او را به شاهره واقعی قضاوت صحیح هدایت نماید. همینطور امروز تبحر در امور جزایی مستلزم این است که دادرسی جزایی در علوم جزایی و دانشهای مختلف وابسته آن بینش کامل داشته باشد و الا صرف مطالعه مواد قانون جزا و آیین دادرسی کیفری نمی تواند قضاوت صائبانه او را تضمین کند. بعلاوه روش تتبع در دعاوی مدنی

با روش تحقیق در دعاوی جزایی فرق دارد. دادرس دعاوی حقوقی تمام هم خود را معطوف مدرك و اقرار می کند؛ در صورتی که در مسایل جزایی قاضی باید حقیقت امر را از اعماق روح متهم و خصوصیات روانی او استکشاف نماید. از جهت اهمیتی که تفکیک امر حقوقی از امر جزایی دارد، لازم می دانم نظریه مکاتیب مختلف را در این خصوص عیناً نقل نمایم:

« قضاوت جزایی و قضاوت مدنی دادرسان از لحاظ طرز فکر و چگونگی روش متفاوت بوده و بنابراین دادرسان هر يك از این دو رشته باید واجد استعداد و اطلاعات مخصوص بآن باشند و بهمین جهت علمای مکتب تحقیقی وعده کثیری از حقوقدانان اعلام داشته اند که قضاوت جزایی باید از طرف اشخاصی صورت پذیرد که در اثر داشتن اطلاعات عمیق در علوم جزایی و دانشهای وابسته به آن متخصص در آن باشند.»

بعلاوه اگر رعایت قواعد صلاحیت از طرف افراد نشود، منازم رسیدگی قضایی بکلی مختل می شود. مثلاً اگر اشخاصی بمیل خود بتوانند بمراجع دلخواه مراجعه کنند و احکام متضاد در موضوعات واحد بدست آورند، آیا چنین رویه ای هرچو مرج قضایی ایجاد نمی کند؟ روی اهمیتی که مقنن ایران برای تخصص قضات قابل شده، لازم دید در ۱۳۴۴ ماده ۷ لایحه قانونی راجع باصلاح بعضی مواد لوایح دادگستری را که مبتنی بر رولمان^(۱) بوده، لغو نماید.

* * *

اینک باید دید با این همه اهمیتی که تشخیص صلاحیت در امور قضایی واجد است، قانون وظیفه دیوان کشور را در موقع تقض پرونده و ارجاع آن بچه کیفیت معلوم ساخته است.

1) Roulement.

ماده ۴۵۶ آیین دادرسی کیفری بنحو زیر مقرر می دارد :

«پس از آنکه دیوان کشور دادخواستی را پذیرفت و بعد از رسیدگی حکم دادگاه عالی را نقض نمود، موضوع را بدون داخل شدن در ماهیت دعوی بشعبه دیگر همان دادگاه یا بدادگاهی که در عرض دادگاه صادرکننده حکم است، ارجاع می نماید، مگر اینکه نقض تمیزی به جهت نقض در تحقیقات باشد که در این صورت و همچنین در موارد قرارهای منقوض ارجاع امر بهمان مرجع صادرکننده حکم خواهد بود در صورت عدم صلاحیت پرونده بمرجع صلاحیتدار ارجاع می گردد.»

باامعان نظر بر این ماده وظایف دیوان کشور در مورد نقض پرونده و ارجاع آن بشرح زیر معین شده است :

۱- در موقع مواجه شدن دیوان کشور با عدم صلاحیت دادگاهی که رأی آن نقض می شود، باید پرونده را بمرجع صلاحیتدار ارجاع نماید.

۲- غیر از مورد صلاحیت و یا نقض تحقیقات هر گاه دیوان کشور پرونده را نقض کند، مکلف است آنرا بشعبه دیگر همان دادگاه که صلاحیت دارد، ارجاع نماید و در صورت وجود مانع از قبیل سبق مداخله قضات سایر شعب باید پرونده را بدادگاهی که در عرض دادگاه صادرکننده حکم است، ارجاع کند.

مقصود از جمله «دادگاهی که در عرض دادگاه صادرکننده حکم است» این است که دادگاه مرجوع الیه از همان درجه و صالح برای آن نوع دعوی باشد، یعنی اگر پرونده منقوض مربوط بدادگاه استیناف باشد، باید بدادگاه دیگر استیناف ارجاع گردد و اگر پرونده از نوع جنایی است، باید بدادگاهی فرستاده شود که برای کار جنایی صلاحیت داشته باشد. این جمله ترجمه عبارتی (۱)

1) De même et de même degré.

است که در آیین دادرسی کیفری فرانسه وجود دارد. بنابراین از این ماده بخوبی استفاده می‌شود که دیوان کشور نباید پرونده جزایی منقوض را بدادگاه حقوقی و یا دادگاه نازلتر از آن از حیث درجه ارجاع نماید. موید ماده فوق ماده ۸ آیین دادرسی مجا کم جنایی است.

در این ماده مقنن چنین مقرر داشته :

«هرگاه حکم دادگاه جنایی در دیوان کشور نقض شود ،

رسیدگی مجدد بشعبه دیگر همان دادگاه ارجاع می‌گردد و در

صورت نبودن شعبه دیگر دادگاه جنایی همان حوزه از سایر اعضای

دادگاه استان و دادگاه شهرستان که قبلاً در مجا کمه شرکت نداشته‌اند،

برحسب تعیین رئیس کل دادگاه استان تشکیل می‌شود.»

طبق این ماده پرونده منقوض باید بدادگاه جنایی دیگر که در همان

حوزه تشکیل می‌شود، ارجاع گردد نه دادگاه استینافی حقوقی. این ماده نفی

صلاحیت از سایر شعب حقوقی کرده است .

همین رویه در مورد دعاوی حقوقی از طرف مقنن اتخاذ شده است .

ماده ۵۷۲ آیین دادرسی مدنی چنین مقرر می‌دارد: «اگر حکم

بواسطه عدم صلاحیت دادگاه نقض شده باشد ، دیوان کشور دعوی

را مستقیماً بدادگاهی که صلاحیت رسیدگی را دارد، محول می‌کند

و در سایر موارد بشعبه دیگر همان دادگاه که حکم منقوض را داده-

است، رجوع می‌نماید و اگر دادگاه بیش از یک شعبه نداشته باشد و

یا دارای شعبه دیگر بوده، ولی دیوان کشور ارجاع به دادگاه

دیگری را مقتضی بداند، دیوان کشور دادگاهی را که در عرض صادر-

کننده حکم است ، معین و رسیدگی مجدد را بآن ارجاع می‌نماید.»

از ماده ۴۵۶ آیین دادرسی کیفری و ماده ۵۷۲ آیین دادرسی مدنی مسلم

می‌گردد که مقنن خواسته دیوان کشور در موقع نقض رأی محکمه تالی پرونده

حقوقی رابدادگاه حقوقی صلاحیتدار از همان درجه و پرونده جزایی رابدادگاه جزایی صلاحیتدار از همان درجه ارجاع نماید. دو ماده فوق‌الذکر نظارت در صلاحیت شعبه‌ای که رأی فرجامخواسته را صادر کرده است، از وظایف اولیه دیوان کشور قرار داده است.

مؤید اصول بالا مواد ۴۵۹ و ۱۳ و ۱۷ آیین دادرسی کیفری است که چنین مقرر می‌دارند:

ماده ۴۵۹: «در صورتی که مدعی خصوصی تمیز بخواهد و دیوان تمیز حکم محکمه تالی را از جهت حقوق خصوصی نقض کند، رسیدگی را به محکمه حقوق ارجاع می‌دارد».

ماده ۱۳: پس از صدور حکم بر تبرئه متهم دادگاه جزایی نمی‌تواند در باب ضرر و زیان مدعی خصوصی حکمی صادر نماید؛ ولی مدعی خصوصی می‌تواند به دادگاه حقوقی مراجعه و یا در صورتی که از حکم برائت متهم پژوهش خواسته شده، دعوی خود را در دادگاه استان تعقیب نماید.»

ماده ۱۷: «هرگاه ثبوت تفصیر متهم منوط است بمسائلی که محاکمه و ثبوت آن از خصایص محاکم حقوقی است، مثل حق مالکیت و افلاس، امر جزایی تعقیب نمی‌شود و اگر تعقیب شد، معلق می‌ماند تا حکم قطعی از محکمه حقوق صادر شود.»

طبق این مواد باینکه رسیدگی به جنبه حقوقی از تبعات دعوی جزایی است، معذالک مقنن از محاکم جزایی سلب صلاحیت کرده و رسیدگی بآنها در صلاحیت دادگاه حقوقی قرار داده است. عدم صلاحیت دادگاه جزایی برای رسیدگی حقوقی در حکم شماره ۳۳۰، ۳، ۲۹/۱۲۹ هیئت عمومی تصریح شده که از جهت اهمیت قضیه عیناً نقل می‌شود:

«هفت نفر با اتهام رشوه دادن و فریب مشتری و وارد نمودن

خسارت بدولت در فروش کالا مورد تعقیب دادسرای دیوان کیفر واقع شده و در دیوان کیفر دو نفرشان تبرئه می شوند و پنج نفر محکومیت بحبس پیدا می کنند. سه نفر از پنج نفر علاوه از محکومیت بحبس برای وارد کردن خسارت بدولت پرداخت مبلغی نیز محکوم می شوند.

بر اثر فرجام خواستن پنج نفر نامبرده شعبه پنج دیوان کشور پس از رسیدگی حکم را نسبت به دو نفری که فقط به شش ماه حبس محکوم شده بودند، استوار می نماید و نسبت به سه نفر دیگر که به دو ماه حبس تأدیبی محکومیت داشتند، دادخواست فرجامی را رد کرده و نسبت بمبلغ ضرر و زیان تحقیقات را ناقص تشخیص داده و حکم را شکسته و رسیدگی بشعبه دیگر دیوان کیفر ارجاع می گردد.

شعبه مزبور در جلسه مقدماتی (بعنوان اینکه وقتی حکم نخستین در قسمت جزایی که جنبه جزایی و حقوقی داشته، ابرام گردیده، موردی برای ضرر و زیان باقی نمانده و محاکم حقوقی صالح برای رسیدگی می شود، باستناد مواد ۱۲ و ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری قرار عدم صلاحیت صادر می نماید.

بر اثر فرجام خواستن دادستان دیوان کیفر شعبه پنج دیوان کشور پس از رسیدگی چنین رأی داده است:

باقطع نظر از اینکه اساساً پس از شکسته شدن حکم در يك قسمت صالح برای رسیدگی همان شعبه ارجاع شده بوده است، ارجاع دیوان کشور بنفسه برای دادگاه مرجوعه احراز صلاحیت می نماید. بنابراین قرار دادگاه صحیح نبوده و باتفاق آرا شکسته شده و رسیدگی بهمان شعبه صادر کننده قرار عدم صلاحیت ارجاع می شود.

شعبه مرجوع الیها با بقای عقیده سابق مجدداً قرار عدم صلاحیت صادر می کند و بر اثر فرجامخواستن دادستان دیوان کیفر هیئت عمومی دیوان کشور پس از رسیدگی در حکم شماره ۱۳۳۰،۳،۲۹/۱۲۹ چنین رأی داده است :

اصولاً طرح دعوی خصوصی در دادگاه جزایی مجوز

ندارد و بطور استثنادر مورد مطالعه ضروریان حاصل از جرم بمدعی خصوصی حق داده شده که از دادگاه کیفری که با اتهام رسیدگی می نماید، رسیدگی و صدور حکم را در خصوص ضروریان حاصل از جرم درخواست نماید. ولی پس از اینکه حکم جزایی از حیث مجازات متهم در دیوان کشور بمرحله قطعیت رسید و از حیث ضروریان بجتهی نقض شد، چون کار کیفری خاتمه یافته، دادگاه جزایی، بالاخص دیوان کیفر با تشریفات مخصوص مجوز قانونی برای رسیدگی بامر حقوقی بتمنهایی ندارد و بنا بر این با توجه باصل کلی والتفات بروح وفلسفه ماده ۴۵۹ قانون اصول محاکمات جزایی قرار فرجامخواسته صحیحاً صادر شده و مبرم است.»

در این رأی دو موضوع جلب توجه کند :

۱- هیئت عمومی رسماً نظر شعبه پنجم دیوان کشور را مبنی بر اینکه ارجاع دیوان مزبور بنفسه برای دادگاه مرجوعه احراز صلاحیت می نماید، قبول نداشته و بهمین جهت نظر دادگاه تالی را تأیید کرده است و حق هم همین است، زیرا وقتی دادگاه تالی مواجه با صراحت قانون است و مشاهده می کند که دیوان کشور برخلاف قانون رأی را شکسته است، نباید از نظر شعبه ای که برخلاف قانون رأی را نقض کرده، تبعیت نماید.

۲- هیئت عمومی با ادای جمله «اصولاً طرح دعوی خصوصی در دادگاه

جزایی مجوز ندارد»، تأیید کرده که رسیدگی بدعوی حقوقی چه در موضوع مطروح و چه در سایر موارد در دادگاه جزایی مجوز ندارد.

در همین زمینه دادگاه عالی انتظامی در زمان ریاست مرحوم مبرور استاد عبده حکم ذیل را بشماره ۶۵۵ و بتاریخ شانزدهم مرداد ۱۳۰۹ صادر کرده است:

« امر صلاحیت تابع موضوعات واقعیه است؛ باین معنی هر موضوعی فی حد ذاته داخل و یا خارج از حدود صلاحیت محکمه است و امر خارجی نمی تواند آنرا منقلب سازد و محکمه می بایست از این حیث خود را تابع عنوان آن موضوع قرار داده و از آن پیروی نماید. »

این حکم با بیانی رسا اهمیت صلاحیت را بطور مطلق اعلام داشته است. در این صورت آیا می توان بواسطه نبودن شعبه حقوقی که سبق رأی در دعوی مطروح نداشته باشد، دیوان جنایی آن حوزه را صالح برای رسیدگی به آن دعوی حقوقی دانست؟ آیا این امر خارجی، یعنی سابقه رأی شعب حقوقی می تواند صلاحیت دادگاه جنایی را منقلب سازد؟ مقررات آیین کیفری در مورد ارجاع پرونده از طرف دیوان کشور عیناً از آیین دادرسی کیفری فرانسه اقتباس شده که از جهت اهمیت مسئله صلاحیت می توان بدانجا رجوع نمود.

شورشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنا بمراتب بالا دیوان کشور نمی تواند برخلاف مواد آیین دادرسی کیفری و مدنی که رعایت صلاحیت و نظارت بر آنرا از وظایف اولیه آن دیوان دانسته، در موقع نقض پرونده تحت هیچ عنوانی کار حقوقی را بدادگاه جزایی و بالعکس ارجاع کند. و همینطور نمی تواند کار جزایی را که از مرحله دوم، یعنی شعبه استینافی صادر شده، بدیوان جنایی که هم عرض آن نیست، احاله دهد. هیئت عمومی باید توجه داشته باشند، در این عصر که تقسیم کار و مسئله صلاحیت بیش از پیش از طرف قانونگذاران مورد توجه قرار گرفته و طبق قوانین ایران هم

رعایت آن از طرف دیوان کشور الزامی است ، نمی توان باین اصل لطمه وارد آورد . و چنانچه مسئله عدم صلاحیت که بین محاکم حقوقی و محاکم جزایی وجود دارد ، بهم خورد ، اختلالات عظیمی در رسیدگی قضایی و کشف حقیقت حاصل می شود و هیچگاه صلاح نیست که برای چهار روز سرعت شیرازه قواعد آیین دادرسی دگرگون شود .

برای تجسم احتمالی که از این عدم رعایت رخ می دهد ، لازم است متمثل بمثالی شوم . اگر دادگاه جنایی در ضمن صدور حکم برائت برخلاف قانون حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی را بدهد و دیوان کشور آنرا از جهت عدم صلاحیت دیوان جنایی نقض کند و بعداً دعوی ضرر و زیان پس از صدور حکم از دادگاه حقوقی چند دفعه مورد فرجامخواهی قرار گیرد و فقط شعبه جنایی دیگر آن حوزه سبق دخالت نداشته باشد ، آیا دیوان کشور که حکم شعبه اولی دیوان جنایی را از جهت عدم صلاحیت آن نقض کرده ، می تواند رسیدگی دعوی ضرر و زیان را بشعبه دیگر دیوان جنایی که بین تمام شعب استان سبق دخالت ندارد ، ارجاع کند ؟ و اگر چنین تصمیمی اتخاذ شود ، آیا اقدامات دیوان کشور مورد تخطئه قرار نخواهد گرفت ؟ اگر این نظریه که بتوان رسیدگی به دعاوی حقوقی را در مرحله استینافی بواسطه سبق دخالت شعب حقوقی بدیوان جنایی ارجاع نمود ، قبول شود ، لازم می آید که بالعکس رسیدگی به دعاوی جنایی راهم بواسطه سبق دخالت شعب جنایی بتوان بدادگاههای حقوقی همان استان محول کرد . آیا با اینکه روش تتبع در دعاوی حقوقی با روش تحقیق در دعاوی جزایی فرق دارد ، اتخاذ چنین نظری مصلحت می باشد ؟ آیا قضات دادگاههای حقوقی که استیناس به غور در عبارات اسناد و اقاریر صوری دارند ، برای کشف حقیقت اتهام بهمان درجه قضات دیوان جنایی به خصوصیات روانی متهم توجه می نمایند ؟ علاوه بر مفاد فوق ارجاع دعوی جنایی بدادگاه حقوقی برخلاف ماده ۳۵۸ آیین دادرسی کیفری می باشد . مقنن در این ماده چنین مقرر می دارد :

« هرگاه عمل انتسابی به متهم جنایی بوده و دادستان از حکم

دادگاه پژوهش خواسته باشد، حکم دادگاه جنحه فسخ و پرونده بدادگاه جنایی ارسال می‌شود.»

در صورتی که شعبه دادگاه استینافی که بامور جنحه‌ای رسیدگی می‌کند، حق نداشته باشد بیک امر جنایی رسیدگی کند، چگونه می‌توان مدعی شد که بیک دعوی جنایی را بتوان بیک شعبه حقوقی دادگاه استان ارجاع نمود؟
بعلاوه هیئت عمومی باید عنایت نمایند که اگر رسیدگی بدعوی حقوقی را از طرف دیوان جنایی تجویز نمایند، با اینکه این نظریه بعنوان وحدت رویه صادر می‌شود، لازم‌الاجرا بودن آن مشکوک بنظر می‌آید، زیرا در مقابل این رأی مواد صریحی وجود دارد که دادگاهها را مکلف کرده در موقع صلاحیت نداشتن قرار عدم صلاحیت صادر نمایند و همانطور که فوقاً اشعار شد و هیئت عمومی آنرا در رأی خود تسجیل کرد، ارجاع پرونده از طرف دیوان کشور بنفسه برای دادگاه مرجوع‌الیه احراز صلاحیت نمی‌نماید.



موادی که دادگاهها را مکلف باصدار قرار عدم صلاحیت می‌کند، بقرار ذیل است:

بند ۲ ماده ۱۴ قانون تشکیل محاکم جنایی: «هرگاه موضوع اتهام خارج از صلاحیت دادگاه جنایی باشد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌نماید.»

ماده ۲۰۲ آیین دادرسی مدنی: «در مورد فقره ۱ ماده ۱۹۷ و در کلیه موارد مذکور در ماده ۱۹۸ قطع نظر از ایراد اصحاب دعوی دادگاه باید از رسیدگی دعوی امتناع نماید.»

ماده ۱۳ آیین دادرسی کیفری: «پس از صدور حکم بر تبرئه متهم دادگاه جزایی نمی‌تواند در باب ضرر و زیان مدعی خصوصی حکمی صادر نماید.» بنابراین بطریق اولی دادگاه جنایی نباید

بدعوی حقوقی که ابدأً با دعوی جزایی بستگی ندارد، رسیدگی کند.
ماده ۱۷ آیین دادرسی کیفری: «هرگاه ثبوت تقصیر متهم منوط
است بمسایلی که محاکمه و ثبوت آن از خصایص محاکم حقوقی است،
مثل حق مالکیت و افلاس، امر جزایی تعقیب نمی شود و اگر تعقیب شد،
معلق می ماند تا حکم قطعی از محکمه حقوق صادر شود.» در این
صورت بقیاس اولویت مسلم است که دادگاه جنایی نمی تواند نسبت
بدعوی حقوقی که با دعوی جنایی هیچگونه ارتباط ندارد، وارد
رسیدگی شود.

ماده ۱۸۵ آیین دادرسی کیفری: «رسیدگی بجنایات با محکمه
جنایی است.» این ماده صلاحیت دیوان جنایی را در رسیدگی بجنایات
اختصاص داده است و لاغیر.

دادگاه عالی انتظامی در تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۲۶ تحت ریاست شادروان
استاد عبده طبق حکم شماره ۴۲۰۶ تخطی از قانون را در مورد صلاحیت تخلف
محسوب داشته است. حکم مزبور بشرح ذیل است:

«ایراد بر حاکم دادگاه جنحه باینکه در مورد ضرب و جرح
منتهی بفوت بر خلاف صلاحیت دادگاه جنحه رسیدگی و اصدار حکم
نموده، وارد است؛ زیرا اگرچه دخالت مشار الیه در بدایت امر با
تصدیقی که از طبیب ضمیمه نموده و فقط یک ماه استراحت بجهت مضروب
پیش بینی شده بوده، بیجا نبوده است، ولی بامشاهده وضعیت مریض
و در مخاطره افتادنش بر اثر ضربتی که باو وارد شده است، و ادامه
دادنش بکار و خودداری نکردن از صدور حکم حتی با تعقب بفوت
از حدود صلاحیتش خارج بوده است.»

باوجودی که دادگاه جنحه از جنبه جزایی با دیوان جنایی وجه مشترك
دارد، معذالك برای رسیدگی بامور جنایی غیر صالح و رئیس دادگاهی که بر خلاف
این قاعده رفتار کرده، متخلف محسوب شده است. در این صورت آیا می توان

يك دعوى دادگاه حقوقى را كه وجه مشترك با دادگاه جنائى ندارد، بدادگاه جنائى ارجاع نمود و اين اقدام را قانونى دانست؟

ضمناً متذکر می شود که ماده ۵ آیین دادرسی جنائى مبنى بر « در نقاطى که دادگاه استان بيش از يك شعبه ندارد، همان شعبه بامور جنائى نيز رسيدگى و در صورت لزوم طبق مواد فوق اعضای خود را تکميل مى نمايد » ، در ديوان کشور مورد اعمال ندارد، زيرا اگر رأى صادر شده از چنين دادگاهى نقض شود، چون شعبه مزبور در معرض سبق رأى قرار دارد، بطور ناگزير پرونده بايد بحوزه ديگر ارجاع شود. آيا اين ماده که مربوط به ديوان جنائى است ، مى تواند ماده ۴۵۶ آیین دادرسی كيفرى را که از قواعد مماس با نظم عمومى بشمار آآمده و ديوان کشور را مکلف کرده قواعد مربوط به صلاحيت محاکم جزائى را حراست نمايد، از اعتبار بيمندازد؟

بعلاوه همانطور که متذکر شدم قواعد صلاحيت در امور جزائى در عداد قوانين مربوط به نظم عمومى است و محاکم نمى توانند از آن تخلف ورزند ، مگر در مواردى که مقنن بصراحت قايل به استثناء شده است . بنا بر اين محاکم نمى توانند استثنارا عموميت داده و ناسخ قاعده کلى جلوه دهند. براى روشن شدن مطالب لازم است بچند استثناء که قانون پيش بينى کرده ، اشاره کنم .

مقنن در ماده ۱۸۵ آیین دادرسی كيفرى چنين مقرر داشته: «رسيدگى به جنایات با محکمه جنائى است.» ولى در ماده ۱۹۰ آیین دادرسی كيفرى بر قاعده کلى فوق استثناء قايل شده و چنين نگاشته است: «هر گاه شخص غير بالغ مرتکب جنایت شود، در محکمه جنحه به آن رسيدگى خواهد شد.» آيا ديوان کشور مى تواند اين استثنارا تعميم دهد و اظهار نظر نمايد که از لحاظ صلاحيت ديگر فرقى بين دادگاه جنحه و دادگاه جنائى نمى باشد؟

همينطور قانونگذار در ماده ۲۰۸ آیین دادرسی كيفرى چنين وضع کرده: «در نقاطى که محکمه ابتدائى در مقرر محکمه صلح نباشد، وزارت عدليه مجاز است محاکمه در امور جنحه را به محکمه صلح واگذار نمايد» . آيا ديوان کشور

می تواند در غیر مورد منصوص فوق اظهار عقیده نماید که دادگاه بخش بطور کلی صالح برای رسیدگی به جنحه بزرگ می باشد؟

بنا بر این در مورد ماده ۵ قانون تشکیل محاکم جنایی هم دیوان کشور نمی تواند ایی ماده استثنایی را که مربوط به نقاطی است که دادگاه استان بیش از يك شعبه ندارد، تعمیم دهد و معتقد شود که با وضع ماده ۵ دیگر از لحاظ صلاحیت فرقی بین دادگاههای حقوقی و جنایی وجود ندارد. بعلاوه نسخ «قاعده رولمان» در سال ۱۳۴۳ یکی از دلایل بارز است که مقنن خواسته رعایت صلاحیت ذاتی را از شوایب تفاسیر گوناگون که با خصیصه نظم عمومی منافات دارد، صیانت نماید.



در خاتمه یادآور می شوم که تشکیل دیوان جنایی از اعضای دادگاه استان نمی تواند مجوز ارجاع دعوی حقوقی از طرف دیوان کشور بدیوان جنایی باشد، زیرا در موقع تشکیل دیوان جنایی از اعضای دادگاه استان رئیس کل دادگاههای استان هر حوزه آنقدر حسن قریحه دارد که دیوان جنایی را از مستشارانی تشکیل دهد که برسدگی استینافی دعاوی جنحه ای اشتغال دارند، نه قضات مأمور رسیدگی استینافی بدعاوی حقوقی؛ خصوصاً با این کیفیت که همیشه تعداد شعب استینافی جزایی بیش از شعب استینافی حقوقی می باشد. کما اینکه در مرکز دادگاههای استان هشت شعبه حقوقی و نه شعبه جنجه ای وجود دارد. مضافاً باینکه با توجه بقانون دیوان جنایی و مندرجات آن مسلم است که دیوان مزبور در عداد دادگاههای استان «حقوقی و جنجه ای» بشمار نیامده تا دیوان کشور بتواند باستناد جمله مندرج در ماده ۵۷۲ آیین دادرسی حقوقی مبنی بر «و در سایر موارد بشعبه دیگر همان دادگاه که حکم منقوض را داده است، رجوع می نماید»، پرونده حقوقی منقوض را بدیوان جنایی ارجاع نماید.

دیوان جنایی بجهت ذیل در عداد دادگاههای استان تلقی نشده، بلکه يك واحد علیحده محسوب می شود:

۱- تشکیلات دادگاههای جنایی از لحاظ عده مستشار و شرکت هیئت منصفه و جلسه مقدماتی با دادگاههای استان متفاوت است.

۲- از لحاظ نوع دعوی دادگاههای استان بدعاوی حقوقی و جنحه‌ای رسیدگی می‌کند، در صورتی که در دیوان جنایی جنایات مطرح می‌شود.

۳- در دادگاههای استان بدعاوی حقوقی و جنحه‌ای در مرحله دوم رسیدگی می‌شود، در صورتی که در دیوان جنایی اتهامات جنایی بدایه مطرح می‌گردد.

۴- از لحاظ تقسیم بندی دیوان جنایی جزو دادگاههای استان قلمداد نشده، بلکه يك فصل علیحده برای آن قایل شده‌اند؛ باین معنی که قانون آیین دادرسی کیفری مبحث سوم از فصل پنجم را بر رسیدگی اتهامات جنحه و فصل ششم را با اتهامات جنایی اختصاص داده است. در صورتی که اگر دیوان جنایی جزو دادگاههای استان بود، بجای فصل ششم مقررات آن در مبحث چهارم فصل پنجم گنجانیده می‌شد.

قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه هم دیوان جنایی (۱) را در سر فصل اول تحت عنوان مقدماتی (۲) و محاکم جنحه و دادگاههای استینافی جنحه را در سر فصل دوم (۳) قرار داده است.

۵- اگر بخواهیم دادگاه جنایی را باین استدلال که چون از اعضای دادگاه استان تشکیل می‌شود، جزو دادگاه استان بدانیم، ناگزیر خواهیم شد که اگر از اعضای دادگاه شهرستان تکمیل شود

1) Cour d'assises.

2) Titre premier.

3) Titre deuxième.

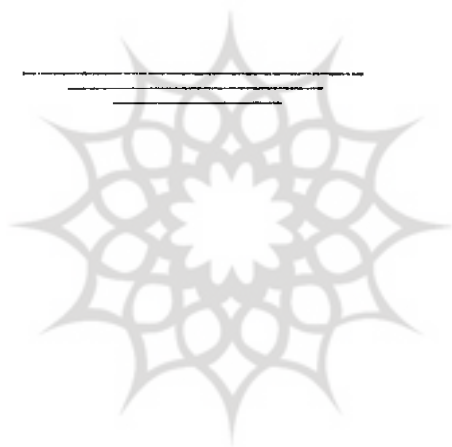
واکثریت اعضای دیوان جنایی را آنها تشکیل دهند، دیوان مزبور را جزو دادگاههای شهرستان قلمداد کنیم!

۶ - موید استقلال دیوان جنایی از دادگاههای استان ماده ۱۸۵ آیین دادرسی کیفری است که چنین مقرر می‌دارد: «رسیدگی به جنحه‌های بزرگ از خصایص محاکم ابتدایی و رسیدگی بجنایات بامحکمه جنایی است.» اگر دیوان جنایی جزو دادگاههای استان بود، قانونگذار بجای عبارت «رسیدگی بجنایات با محکمه جنایی است»، جمله «دادگاههای استان است»، ادا می‌کرد.

بنا بمراتب بالا و با توجه بمادتين ۴۵۶ و ۵۷۲ آیین دادرسی حقوقی و آیین دادرسی کیفری که دیوان کشور را مکلف کرده قواعد صلاحیت را حراست نماید، و ماده ۱۷ آیین دادرسی کیفری که در مسایل حقوقی سلب صلاحیت از دادگاههای جزا کرده است، و سایر مواد آیین دادرسی کیفری که در فوق به تفصیل شرح آن داده شد، و رأی هیئت عمومی که رأی دهندگان آن در تاریخ رأی از ستارگان درخشان قوه قضاییه بشمار می‌آمدند، و با عنایت باینکه امروز تخصص و تقسیم کار و مهارت اشخاص در انجام وظایف محوله از اهم مسایل اجتماعی بوده و در کلیه شئون حکمفرماست، و بهمین جهت موضوع صلاحیت جزایی را از لحاظ اهمیت در عداد قوانین مربوط به نظم عمومی دانسته‌اند، زیننده است که تمام مزایا و قواعد مربوط بصلاحیت فدای چهارروز سرعت نشود، زیرا مقصود از وضع مقررات آیین دادرسی و ظرایفی که در آن بکاررفته، کشف حقیقت است، نه قطع و فصل سریعانه دعاوی. اگر مقنن می‌خواست دعاوی تنها سرعت رسیدگی شود، تا این حد مراجع تجدید نظر و اعاده برای آن قابل نمی‌شد.

از طرفی باید اذعان کرد با این همه قوانین مختلف و متضاد که در امور حقوقی و جزایی تدوین شده و می‌شود، نمی‌توان از يك قاضی جزایی و یا يك

قاضی حقوقی انتظار داشت که نسبت بدعوایی که خارج از صلاحیت اوست و بغتاً باو ارجاع می‌شود، بتواند آنطور که در مسایل مربوط بصلاحیت خود رسیدگی می‌نماید، حقیقت را کشف کند. ارجاع دعوی حقوقی بمراجع جزایی و یا کار جزایی بمراجع حقوقی نتیجه‌ای جز رسیدگی ناقص دربر نخواهد داشت.



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی